

مقدمات یادگیری فلسفه ارسطو از دیدگاه آمونیوس و فارابی^۱

مریم سالم^۲

چکیده

آمونیوس فرزند هرمیاس از شارحان بزرگ ارسطوست که تمام نوافلاطونی‌های اواخر سده پنجم به بعد، از او متأثر بوده‌اند. وی در ابتدای کتاب خود، درباره مقولات ارسطو به ذکر مواردی می‌پردازد که در شناخت بهتر فلسفه ارسطو مؤثر است. او ضمن معرفی و دسته‌بندی آثار ارسطو، به تبیین غرض ارسطو از نگارش آن‌ها، نحوه حضور او در این آثار، چگونگی مطالعه آن‌ها و ویژگی افرادی که قصد مطالعه آثار و یا شرح آن‌ها را دارند، می‌پردازد. ذکر این مطالب که نه تنها برای فلسفه ارسطو، که حتی برای مطالعه فلسفه به طور مطلق ضروری است، نشان دهنده اهمیت ارسطو نزد آمونیوس و تلاش او در نزدیک کردن فلسفه ارسطو به فلوپین و رفع تعارض‌های موجود بین ارسطو و افلاطون است. فارابی در اثری مشابه، یعنی کتاب "ما ینبغی أن یقدم قبل تعلم الفلسفه" ارسطو، به جز در مواردی اندک، به تکرار سخن آمونیوس می‌پردازد و از این رو می‌توان این اثر را کاملاً آمونیوسی و ترجمه‌ای آزاد از اثر آمونیوس دانست.

کلمات کلیدی

آمونیوس، فارابی، ارسطو، شرح مقولات ارسطو، یادگیری فلسفه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۲/۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۱۹

۲- استادیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

سده پنجم و ششم میلادی از دوران‌های سرنوشت‌ساز فلسفه بود؛ چراکه با بسته شدن مدارس در دهه دوم سده ششم میلادی، فعالیت فلسفی به شدت محدود و کنترل شد و شرح و تفسیر آثار فلاسفه این دوره توانست مشعل تفکر آزاداندیشانه فلسفی را روشن نگاه دارد. ویژگی فلسفه در این دوره اهمیت دادن به متافیزیک ارسطو در کنار افلاطون و تلاش در نزدیک کردن آراء این دو و حتی تطبیق ارسطو بر افلاطون بود (Blank, 1996, P.5). البته این کار، کمی پیش‌تر، از سوی فورفورئوس شروع شده بود (Sorabji, 1990, P.1). او تلاش کرد با از میان برداشتن تضاد میان فلوطین و ارسطو (Hadot, 1990, P.125) و بسط و شرح آراء ارسطو، تضاد میان آراء افلاطون و ارسطو را از میان بردارد؛ اما این کار در اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم به اوج خود رسید. آمونیوس^۱ فرزند هرمیاس^۲ (حدود ۴۳۵ تا ۴۴۵-۵۱۷م)، یکی از فلاسفه برجسته این دوره است که تأثیر فوق‌العاده‌ای بر فلسفه پس از خود در جهان مسیحی و اسلامی گذاشت (Sorabji, 1998, vii).

علت اهمیت آمونیوس در بین فلاسفه نوافلاطونی، می‌تواند ناشی از دو امر باشد: همت او در زنده نگاه داشتن ارسطو در کنار افلاطون و نزدیک کردن آراء این دو به هم؛ تأثیر مستقیم دیدگاه‌های او و شاگردانش بر فلاسفه اسلامی و مسیحی (Sorabji, 1991, P.1; Blank, 2011, P.3 & 16-21; Verrycken, 1990, P.199). آثار آمونیوس و شاگردانی که او تربیت کرد، توسط مترجمان سریانی و عرب زنده ماند و توانست تأثیر بسیاری در شکل‌گیری فلسفه اسلامی و مسائل مطرح شده در آن داشته باشد. به گونه‌ای که محققان حوزه فلسفه اسلامی^۳ را بر آن داشت تا مدعی شوند فلسفه فارابی و ابن‌سینا چیزی جز تکرار گفته‌ها و آثار مکتب آمونیوس نیست^۴.

این ادعا با دست گذاشتن بر برخی آثار فارابی تا حدودی قابل تأیید است؛ مثلاً کتاب *الجمع بین رأیی حکیمین افلاطون و ارسطاطالیس* که کاملاً صیغه آمونیوسی دارد و یا کتاب *شرح العبارة فارابی* که متأثر از کتاب آمونیوس است و یا کتاب *ما ینبغی أن یقدم قبل تعلم الفلسفه ارسطو* که تقریباً مشابه کار آمونیوس است و ما در این مقاله، در صدد بررسی محتوای این کتاب هستیم^۵.

... Ἀμμώνιος ὁ Ἐρεεῖου
... Ἐρεεῖας ἐκ Φοινίκης

۳- در بین آن‌ها می‌توان به سورابجی و ویسنوسکی اشاره کرد.

۴- به‌عنوان نمونه می‌توان به دیدگاه‌های ویسنوسکی در باب نفس‌شناسی سینیوی اشاره کرد که متأثر از ارسطوی تغییر شکل یافته نزد آمونیوس است (Wisnovsky, 2003, P.79).

۵- اگرچه ما در این مقاله درصدد تأیید یا رد مدعای محققان غربی در حوزه فلسفه اسلامی نیستیم؛ ولی در همین حد متذکر می‌شویم که اگرچه تأثیر مکتب آمونیوس (یا حوزه نوافلاطونی‌گری اسکندرانی) بر فارابی (داوری، ۱۳۹۶هـ ص ۱۰۶) و ابن‌سینا غیر قابل انکار است، اما این موضوع به هیچ‌وجه نمی‌تواند پایه‌های نظام خاص فلسفی‌ای را که این دو شخصیت بزرگ در جهان اسلام تدوین کردند

از آمونیوس آثار بسیاری به جا مانده است که اکثر قریب به اتفاق آن‌ها که شرح آثار ارسطو است، توسط شاگردانش از روی نوار درس گفتارهای او پیاده و منتشر شده است. فقط کتاب درباره عبارت^۱ ارسطو است که توسط خود آمونیوس نوشته و منتشر شده است (Ammonius, Barnes, 2007, P.480-483; Blank, 2011, P.8-10; 1996, P.11 & 1998, P.91). کتاب درباره مقولات^۲ ارسطو نیز از جمله آثار مهمی است که شاگردان آمونیوس از طریق درس گفتارهای او تصنیف و با نام آمونیوس منتشر کرده‌اند (ibid). در ابتدای این کتاب آمونیوس دیباچه‌ای دارد که در آن ابتدا به ذکر ویژگی‌های آثار ارسطو و چگونگی مطالعه آن‌ها و سپس به معرفی کتاب مقولات می‌پردازد (Ammonius, 1991, P.9-21).

در این مقاله تلاش می‌شود ضمن تشریح دیدگاه آمونیوس با استفاده از متن انگلیسی مدخل کتاب شرح درباره مقولات ارسطو، به مقایسه آن با کتاب ما ینبغی آن یقدم قبل تعلم الفلسفه ارسطو که به فارابی منسوب است^۳ پرداخته شود تا ضمن مقایسه محتوای این دو اثر، مروری شود بر روش‌های یادگیری فلسفه ارسطو به طور خاص و نیز فلسفه به طور کلی، چرا که در برخی موارد توضیحات به تمامی مکاتب فلسفی قابل ارجاع است.

اگر چه موضوع مورد پژوهش در این مقاله، توسط فارابی‌شناسان غربی مهم شمرده شده و مورد بحث و پژوهش قرار گرفته است؛ ولی در زبان فارسی همچنان مهجور مانده و کمتر ذهن محققان را به خود مشغول کرده است.^۴ از این رو، این پژوهش رهگشای تحولات جدیدی در جهت واکاوی

و کاملاً در غالب آثارشان ملحوظ است، مترازل سازد؛ نظامی منسجم که موضوع، هدف و روش خاص خود را داشته و نظیر هیچ یک از نظام های فکری پیشین خود نبوده است. در این نظام فکری، بین فیلسوفان، نه نظریه جمع جایگاهی دارد و نه شارح صرف گذشتگان بودن؛ بلکه تمام آراء پیشینیان در ذهن خلاق این دو فیلسوف، مواد خامی برای شکل‌گیری نظام منسجم وجودشناختی و معرفت-شناختی جدید در بستر فرهنگ ایرانی اسلامی آن دوره شدند.

... Περὶ Ἐρηνηείας.
... κατηγορία

۳- برای مطالعه بیش تر درباره زندگی و آثار آمونیوس ر.ک به: سالم، ۱۳۹۵، ص ۸۵-۱۰۹.
۴- این اثر در بسیاری از منابع قدیمی جزء آثار فارابی دانسته شده است و در اخبار الحکماء قفطی، عیون الانباء ابن ابی‌اصبیه و الوافی بالوفیات صفدی با عنوان ما ینبغی آن یقدم قبل تعلم الفلسفه آمده است (حکمت، ۱۳۸۶، ص ۲۲۴). آقا بزرگ هم در کتاب الذریعه با عنوان ما ینبغی آن یقدم قبل تعلم فلسفه ارسطو به آن اشاره می‌کند که ذیل مجموعه‌ای موسوم به مبادئ الفلسفه القدیمة منتشر شده است (آقابزرگ، ۱۳۸۹ هـ ج ۱۹، ص ۳۰).

۵- به عنوان نمونه می‌توان به مقاله Mario Grignaschi درباره کتاب ما ینبغی اشاره کرد که در آن به ذکر دیدگاه‌های نوافلاطونیون مکتب آمونیوسی می‌پردازد (Grignaschi, 2010, P.176-209).

۶- دکتر عظیمی در مقاله‌ای با عنوان سرآغازهای هشت‌گانه در منطق: پژوهش تاریخی با الهام از کتابی از Evangeliou و با مراجعه به کتاب الافاظ المستعمله فی المنطق فارابی به طور مختصر به مطالبی که فارابی در کتاب ما ینبغی ذیل سؤال نهم مطرح می‌کند پرداخته است (عظیمی، ۱۳۹۵، ص ۱۳۶؛ Evangeliou, 1988, P.18).

هویت فلسفه اسلامی به‌جامانده از فارابی و ابن‌سینا خواهد بود.

سؤالات دهگانه در ارتباط با فلسفه و آثار ارسطو

آمونئوس ده سؤال را مطرح می‌کند و معتقد است پاسخ‌گویی به این ده سؤال ذهن را برای فهم بیش‌تر فلسفه ارسطو آماده می‌کند. این ده سؤال که به احتمال زیاد از پروکلو^۱ اخذ شده است (Sorabji, 1991, P.1) عبارت است از:

- ۱- وجه تسمیه مکاتب فلسفی چگونه است؟
- ۲- دسته‌بندی آثار ارسطو به چه صورت است؟
- ۳- مطالعه آثار ارسطو را باید از کجا یا کدام اثر آغاز کرد؟
- ۴- فلسفه ارسطو چه فایده‌ای برای ما دارد؟
- ۵- چگونه می‌توان به این فایده رسید؟
- ۶- مستمع مباحث فلسفی (بیان‌شده از سوی ارسطو) چگونه باید خود را آماده شنیدن آن‌ها کند؟
- ۷- نحوه بیان مطالب در آثار ارسطو به چه صورت است؟
- ۸- چرا ارسطو عمداً مبهم سخن می‌گوید؟
- ۹- برای مطالعه هر یک از آثار ارسطو چه شرطی لازم است؟
- ۱۰- چه افرادی باید شارح آثار ارسطو باشند؟

سپس آمونئوس به پاسخ‌گویی به هر یک از این سؤال‌ها می‌پردازد (Ammonius, 1991, P.9-16). در اثر مربوط به فارابی (کتاب ما ینبغی أن یقدم قبل تعلم الفلسفة ارسطو) این سؤالات به صورت جمله‌های خبری و ذیل نه مورد آمده است. سؤالات اول تا پنجم در اثر فارابی به همان ترتیب آمونئوسی و با این عناوین مطرح شده است: *اسامی فرقی که در فلسفه هستند، شناخت غرض ارسطو در هر یک از کتبش، شناخت علمی که بهتر است پیش از یادگیری فلسفه دانسته شود، شناخت غایتی که در یادگیری فلسفه مد نظر است، شناخت راهی که خواهان فلسفه آن را طی می‌کند.* سؤال ۶ در اثر فارابی نیست، اما مضمون آن در مورد چهارم وجود دارد. بنابراین مورد ششم در فارابی مطلب ناظر به سؤال هفتم است؛ یعنی شناخت چگونگی سخن ارسطو در هر یک از آثارش. مورد هفتم در کتاب فارابی که ناظر به سؤال هشتم آمونئوس است شناخت دلیلی است که ارسطو را

۱- در شرح مقولات ارسطو که متعلق به فورفورئوس است، این سؤالات دیده نمی‌شود (Ibid, 1996, P.17). با وجود مخالفت فلوطین با مقولات ارسطویی، تلاش فورفورئوس باعث تثبیت جایگاه مقولات در بین نوافلاطونی‌ها شد (Ibid, xi).

و داشته تا در آثارش مبهم سخن بگوید. عنوان مربوط به سؤال دهم شناخت ویژگی‌ای است که باید کسی که علم فلسفه را اخذ می‌کند داشته باشد، این مورد در کتاب فارابی مورد هشتم است. عنوان ناظر بر سؤال نهم که مورد نهم در فارابی است عبارت است از: چیزهایی که هر کسی که قصد یادگیری کتب ارسطو را دارد به آن‌ها نیازمند است (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۳).

بنابراین سؤالات ۱ تا ۴ در اثر فارابی ذیل موارد ۱ تا ۴ مطرح شده است، سؤال ۵ ذیل مورد ۴ بررسی شده است، در واقع سؤال ۵ حذف شده است. به این ترتیب سؤال ۶ مورد پنجم در کتاب فارابی است، سؤال ۷ مورد ششم و سؤال ۸ مورد هفتم. سؤال ۹ آمونیوس نیز در کتاب فارابی مورد هشتم و سؤال ۱۰، مورد نهم است.

۱- علت نام‌گذاری هر یک از مکاتب فلسفی

از نظر آمونیوس وجه تسمیه مکاتب فلسفی را می‌توان در موارد هفتگانه زیر بیان کرد:
گاهی مکاتب فلسفی به نام مؤسس خود نام‌گذاری می‌شوند. مانند فیثاغوری‌ها، اپیکوری‌ها و دموکریتی‌ها که نامشان برگرفته از مؤسسان آن‌ها یعنی، فیثاغورث، اپیکوروس و دموکریتوس است. فارابی فقط به ذکر فرقه اصحاب فیثاغورس می‌پردازد (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۳).

گاهی مکاتب فلسفی نامشان را از نام کشوری می‌گیرند که مؤسس آن مکتب متعلق به آن‌جا است، مانند فلسفه کورنائی^۳. فارابی از آن‌ها با نام فرقه اصحاب ارسطیفوس اهل قورینا یاد می‌کند (همان، ص ۳). برخی نیز نامشان را از محلی که پیروانشان در آن‌جا درس می‌خواندند، می‌گیرند؛ مانند رواقیان که در رواق یا ایوان با نقش و نگار^۴ درس می‌خواندند؛ یا اعضاء لوکیون^۵ یا آکادمی^۶. فارابی فقط به ذکر فرقه رواقی می‌پردازد، فرقه اصحاب کروسیفوس (همان خروسیپوس) که اصحاب رواق بودند؛ زیرا در رواق بنایی آتنی^۷ درس می‌خواندند (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۴).

۱- در اثر فارابی ابتدا هفت مورد بدون توضیح بیان شده و بعد توضیحات و یا مصادیق آمده است (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۳).

۲- در اثر فارابی فقط به ذکر فرقه اصحاب فیثاغورس اکتفا شده است (همان).

۳- این مکتب فلسفی که متعلق به سده ۵ و ۴ پیش از میلاد است، توسط شخصی به نام آریستیپوس (Αρίττιππος) که از اهالی شهر کورنه (Κυρήνη) در شمال آفریقا (کشور لیبی) بود، تأسیس شد. او شاگرد پروتاگوراس بود که به سقراط پیوست. از نظر او لذت (لذت جسمانی و سهل الوصول و زودگذر و نه لذت عقلانی) غایت خیر است (کاپلستون، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۵).

۴- ή ποικίλη ττοά) or Painted Porch, originally called the Porch of ή. Πευ ανάκτειος ττοά),.

... Λύκειον

... Ακαδήεια οτ Ακαδηή α.

۷- فی رواق هیکل اثینه

برخی از مکاتب نیز نامشان را از نوع زندگی پیروانشان، یا به قول فارابی از تدبیر و اخلاقی که اصحاب آن فرقه دارند، می‌گیرند/همان‌جا؛ آمونیوس فلاسفه کلبی^۲ را مثال می‌زند که چون خیلی بی‌پرده سخن می‌گویند و ستیزه‌جو هستند، سگ نامیده می‌شوند. سگ می‌تواند افراد آشنا را از غریبه‌ها تشخیص دهد و با آشنایان مهربان و با غریبه‌ها نامهربان است. کلبی‌ها هم افراد شایسته فلسفه را با مهربانی می‌پذیرند و افراد ناشایست و ناتوان را می‌رانند؛ به خاطر همین هم افلاطون می‌گوید: "حتی در سگ چیزی از فیلسوف هست"^۳ (افلاطون، ۱۳۸۰، ۳۷۶A، P.9-10, Ammonius, 1991).

فارابی از اصحاب دیوجانس که به الکلاب مشهور بودند، یاد می‌کند؛ زیرا به دوری از قوانینی که اجرای آن‌ها در شهرها بر مردم واجب بود، می‌پرداختند و به خویشاوندان و برادرانشان احترام می‌گذاشتند و نسبت به غیر آن‌ها کینه و دشمنی داشتند و این خلق فقط در سگ‌ها یافت می‌شود (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۴).

مکاتب فلسفی با توجه به روش بحثشان در فلسفه، یا به قول فارابی به خاطر آرای که پیروان آن مکاتب در فلسفه دارند/همان، ص ۴، هم نام‌گذاری می‌شوند؛ مثل فلاسفه شکاک^۴. آن‌ها خود را لایق اسم فیلسوف نمی‌دانستند و به دنبال طبیعت اشیاء بودند؛ ولی موفق نمی‌شدند به آن برسند؛ زیرا از نظر آن‌ها جهل مطلق وجود دارد و هیچ کس چیزی را نمی‌داند.

از نظر آمونیوس اگر چه افلاطون با استدلال‌های قوی آن‌ها را رد کرده است؛ ولی با استفاده از دیدگاه خودشان هم به رد آن‌ها پرداخته است: "شما یا می‌دانید که جهل مطلق وجود دارد یا نمی‌دانید؟ اگر نمی‌دانید پس ما یقیناً به شما اعتقادی نداریم و ادعای شما فقط در حد حرف است. اما اگر این را می‌دانید، پس ادراک و معرفت وجود دارد"^۵.

شکاکان برای اثبات ادعای خودشان از این استدلال استفاده می‌کنند: "اگر معرفت وجود دارد، ادراک کننده باید تابع ادراک شونده باشد؛ و اگر این‌گونه باشد یا باید ادراک شونده پایدار و ثابت بماند یا این‌که اگر قرار است متغیر باشد، ادراک کننده هم مثل آن متغیر باشد. پس اگر قرار باشد همه چیز

۱- من التدبیر الذی کان یتدبر به (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۳) و من تدبیر اصحابها و أخلاقهم (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۴).

...Κυνικοί... ..

۳- در این‌جا مضمون جمله افلاطون آمده است نه عین جمله او. افلاطون در این‌جا سگ را واجد خوی فیلسوفانه می‌داند؛ زیرا شهامت، شجاعت و غیوری در عین مهربانی و ملایمت از خوی فیلسوفان است. صفات متضادی که در فیلسوف قابل جمع است، همان‌طور که در سگ قابل جمع است (افلاطون، ۱۳۸۰، ۳۷۵A-376B).

۴- آمونیوس از واژه εφεκτικὸι استفاده می‌کند که معادل واژه κκέπτοααι به معنای شکاک است.

۵- منبع مطالبی که آمونیوس به افلاطون نسبت می‌دهد، می‌تواند رساله ثئی تتوس باشد.

متغیر باشد، ولی نفس ما از تغییر آن‌ها تبعیت نکند و ثابت باشد، نتیجه ضرورتاً جهالت و نادانی است".

از نظر آمونیوس آن‌ها واقعاً درست می‌گویند که همه چیز در حال تغییر و سیلان است و حرف یکی از متفکران باستانی که هیچ‌کس نمی‌تواند در یک نقطه از یک رودخانه، دو بار قدم بگذارد^۱ و یا بنا به سخن متفکر دیگری که حتی یک بار هم نمی‌تواند قدم بگذارد^۲، ناظر به همین مطلب است. اشکال در این‌جا است که آن‌ها گمان می‌کنند نفس نمی‌تواند همراه با تغییرات مدرک تغییر کند؛ زیرا افلاطون ثابت کرد نفوس خیر نه تنها بعد از وجود اشیاء سراغ آن‌ها نمی‌روند، بلکه در عمل بر آن‌ها سبقت می‌گیرند و نخستین بار با سرعت حرکت خود آن اشیاء با آن‌ها ملاقات می‌کنند و بدین ترتیب می‌توانند آن‌ها را ادراک کنند^۳ (Ammonius, 1991, P.10).

فارابی در کتاب ما ینبغی این فرقه را منتسب به فورون می‌داند و از پیروانش با نام المانعه یاد می‌کند؛ زیرا به منع مردم از علم معتقدند. توضیحات اضافی که آمونیوس در ادامه برای معرفی این فرقه مطرح می‌کند از سوی فارابی طرح نمی‌شود (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۴).

مکاتب فلسفی گاهی به‌طور اتفاقی به نامی خاص خوانده می‌شوند؛ مثل مشاییان^۴. از آن‌جا که افلاطون برای آن‌که بدنش را نرمش دهد و از فرسودگی بدن که مانع فعالیت ذهنی او خواهد شد جلوگیری کند، موقع تدریس راه می‌رفت؛ آن‌طور که گفته شده است، جانشینان او، کسنوکراتس^۵ که در آکادمی تدریس می‌کرد و ارسطو که در لوکیون تدریس می‌کرد، مشایی نامیده شدند. پس از مدتی این نام فقط به پیروان ارسطو اختصاص یافت و پیروان کسنوکراتس اهل آکادمی یا آکادمی‌ها^۶ نامیده شدند (Ammonius, 1991, P.11).

فارابی وجه تسمیه فرقه مشایی را افعالی می‌داند که از پیروان آن فرقه سر می‌زند (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۴). از نظر او مشاییان^۷ پیروان ارسطو و افلاطون بودند؛ زیرا این دو در حال راه رفتن تدریس می‌کردند تا همراه با ورزش نفس، بدن هم ورزش کند (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۵۴).

۱- به نقل از افلاطون این سخن هراکلیتوس است (افلاطون، ۱۳۸۰، 402A).

۲- بنا به گزارش ارسطو کراتیلوس است (ارسطو، ۱۳۸۴، 1010a13). وقتی فرد پایش را در آب می‌گذارد آب جریان دارد و نمی‌تواند بقیه پایش را در همان آبی بگذارد که قسمت قبلی را گذاشته بود (Ammonius, 1991, P.10).

۳- احتمالاً منظور نظریه تذکر است (افلاطون، ۱۳۸۰، 77A-73A).

... περιπατητικοί
... Ξενοκράτης
... ακαδημαϊκός.

گاهی مکاتب فلسفی به جهت غایت فلسفه‌شان نام‌گذاری می‌شوند، مانند هدونیست‌ها؛ زیرا از نظر آن‌ها لذت غایت زندگی است، ولی نه لذت نفسانی که عامه مردم به دنبال آن هستند، بلکه رهایی مطلق روح از هیجان‌ات^۲ (لذت عقلانی) (Ammonius, 1991, P.11).

فارابی در این قسمت از وجه نام‌گذاری بر اساس آرای که غایت و منظور پیروان آن مکاتب است سخن می‌گوید و آن را متعلق به فرقه منسوب به افیغورس و یارانش که فرقه اللذّه نامیده می‌شدند، می‌داند؛ زیرا غایتی را که فلسفه متوجه آن است، لذتی می‌داند که همراهش معرفت به آن لذت است (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۴). فارابی این قسمت را پیش از توضیح فرقه مشایبان آورده است.

۲- طبقه‌بندی آثار ارسطو

در مورد سؤال دوم، آمونیوس این‌گونه پاسخ می‌دهد که آثار ارسطو برخی خاص (جزئی) هستند، برخی عام (کلی) و برخی هم بین این دو. آثار خاص آن‌هایی هستند که او برای فردی خاص نوشته است، مثل نامه‌ها و نوشته‌هایی از این دست. فارابی هم این دست کتب را که جزئی‌اند، نامه‌ها (رسائل) می‌داند (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۶). آثار عام یا کلی هم، آن‌هایی هستند که ارسطو در آن‌ها به تحقیق پیرامون طبیعت اشیاء می‌پردازد؛ مثل کتاب‌هایی درباره نفس^۴، کون و فساد^۵ و آسمان^۶.

بین این دو نوع، آثار تاریخی قرار دارند، مثل آن تعداد از دویست و پنجاه اساسنامه‌ای که توسط ارسطو نگاشته شد. این نوشته‌ها نه برای فرد خاصی نوشته شده‌اند و نه عام هستند (زیرا فقط برای شهر آتن یا شهرهای دیگر هستند نه به‌طور عام). او این آثار را که راجع به نحوه حکومت عادلانه و غیر آن است، نوشت تا افرادی که بعد از او آن‌ها را می‌خوانند قدرت انتخاب بهتری داشته باشند^۷ (Ammonius, 1991, P. 11). آمونیوس از توضیح این دست از آثار ارسطو و نیز آثار خاص او می‌گذرد

... ἡδονιόοός

۲- منظور مکتب اپیکوری است که لذت را آتی و دفعی نمی‌داند و آن را در آرامش نفس از هرگونه تشویش و هیجان جست‌وجو می‌کند (کاپلستون، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۶۷).

۳- تمام توضیحات مربوط به آثار کلی در کتاب ما یبغی، در همین‌جا توضیح داده شده است. آمونیوس بعد از توضیح مختصر آثار متوسط به آن‌ها پرداخته است.

... Περὶ. Ψυχῆς.

... Περὶ. γενέεως καὶ. φθορᾶς .

... Περὶ. οὐρανοῦ

۷- دکتر شرف تعداد این اساس نامه‌ها را ۱۵۸ عدد دانسته که قانون اساسی دولت شهرهای یونان بودند و تنها بخشی که مربوط به جمهوری آتن بوده است در ۱۸۹۰م در لندن یافت شد و اکنون با عنوان قانون اساسی آتن منتشر شده است (خراسانی، پیشگفتار مترجم، ص ۳۶).

و سراغ توضیح آثار عام، کلی یا عمومی می‌رود.

برخی از آثار عام، با قاعده و اصولی^۱ و برخی به صورت یادداشت هستند. در یادداشت‌ها فقط نکته اصلی مطرح می‌شود و در ترتیب و نظم نگارش مطالب و زیبایی بیان از آثار باقاعده متمایز می‌شوند. گاهی یادداشت‌ها راجع به یک موضوع خاص هستند، در این صورت یکنواخت‌اند و گاهی راجع به چند موضوع‌اند و در نتیجه پراکنده‌اند.

نوشته‌های باقاعده گاه به صورت گفت‌وگو^۲ هستند و حالت نمایشنامه‌ای و پرسش و پاسخ دارند که بین چند شخصیت صورت می‌گیرد و گاه حالت شخصی دارند. ارسطو این‌گونه مطالب را از جانب خودش می‌نویسد (Ammonius, 1991, P. 11-12).

گفت و گوها یا محاورات را عمومی^۳ و نوشته‌های نثر را حاوی اصل موضوعه^۴ یا آثار مدرسه^۵ می‌نامند. ارسطو محاورات عمومی را برای کسانی نوشت که سطح فکری عمیقی ندارند؛ از این رو، از سبکی روشن استفاده کرد. استدلال‌های او خیلی برهانی نیستند و بر مشهورات^۶ استوارند (Ammonius, 1991, P.12).

آثار مدرسه^۹، آثاری هستند که باید توسط فردی که در کارش جدی است و عاشق واقعی فلسفه است، به دقت گوش فرا داده شوند. از این آثار برخی نظری، برخی عملی و برخی ابزاری هستند. آثار نظری با تمایز بین صدق و کذب و آثار عملی با تمایز بین خوب و بد در ارتباط هستند. از آنجا که در

۱- (.). آمونیوس این نکته را در همین‌جا متذکر می‌شود که کسانی که در دوره باستان قصد کتابت داشتند، ابتدا به طور خلاصه برای طرح موضوع، کشفیات خاص خودشان را می‌نوشتند و پس از کتاب‌های مختلف و حتی قدیمی مطالبی را برای تأیید صحت گفته‌هایشان می‌آوردند و شرح می‌دادند و کتاب را با کلمات زیبا و بیان سلیس و مرتب تصنیف می‌کردند (Ammonius, 1991, Vol.4, P.6-11).

- 3- εξωτερικά
- 4- αξιωματικά
- 5- ακροαματικά
- 6- ένδοξα

۷- این آثار مفقود شده‌اند.

۸- پاره‌های بازمانده از محاورات ارسطو از سوی راس و والتزر، دو پژوهشگر و ارسطو شناس معاصر گردآوری و چاپ شده است/خراسانی، ۱۳۸۴، پیشگفتار مترجم، ص ۳۶.

۹- معنای تحت الفظی واژه *ακροαματικά* یا *school works* به صورت شفاهی شنیده شدن است که توسط خراسانی نوشته‌های شنیدنی ترجمه شده است/خراسانی، ۱۳۸۴، سی و دو). آمونیوس معنای دقیق‌تری برای آن‌ها در نظر می‌گیرد. آثاری که باید با دقت و توجه شنیده شود؛ از این رو، واژه *ακροαμαθαι* را پیشنهاد می‌دهد.

بخش نظری و عملی موضوع‌هایی وجود دارند که به ظاهر صادق و یا خوب هستند؛ ولی در واقع کاذب یا بد هستند، به ابزاری نیازمندیم تا این قبیل موضوعات را شناسایی کند و این ابزار چیزی جز برهان^۱ نیستند (Ammonius, 1991, P.12-13).

در میان آثار نظری آثار الهیاتی، ریاضیاتی و فیزیکی و در میان آثار عملی، آثار اخلاقی، اقتصادی و سیاسی وجود دارد. در بین آثار ابزاری نیز آثار وجود دارند که به مواد ابزار می‌پردازند و با اصول اولیه روش یا خود روش و یا اموری مرتبط با روش سرو کار دارند. منظور از روش هم روش برهانی^۲ است (Ammonius, 1991, P.13).

از آنجا که برهان قیاسی علمی^۳ است، پیش از شناخت برهان باید قیاس به طور کلی شناخته شود و چون قیاس بسیط نیست و از ترکیب قضیه‌ها تشکیل شده است، ابتدا باید قضیه^۴ دانسته شود. قضیه هم از اسامی و افعال تشکیل شده است که در مقولات^۵، و قضایا نیز در کتاب درباره عبارت^۶ و قیاس به طور کلی در تحلیل‌های اولی^۷ تدریس خواهد شد. این‌ها همگی اصول اولیه روش بودند. در کتاب تحلیل‌های ثانی^۸ خود روش، تدریس می‌شود؛ یعنی قیاس برهانی. از آنجا که سوفسطایی‌ها^۹ برای کسانی که دنبال حقیقت هستند، مشکل ایجاد می‌کنند و قصد دارند از طریق قیاس‌های غلط آن‌ها را گمراه سازند، ارسطو این قیاس‌ها را گردآوری کرده است تا ما از آن‌ها خودداری کنیم^{۱۰}. اگر هم کسی می‌خواهد راجع به خطابه بداند در کتابی دیگر^{۱۱} می‌تواند مطالب مربوط به آن را ببیند (Ammonius, 1991, P.13-14).

در کتاب ما ینبغی، تقسیم‌بندی آثار کلی به گونه‌ای دیگر بیان شده است: این آثار یا تذکر و یادآوری هستند برای عامه‌ای که قبلاً مطالب را می‌دانسته‌اند و یا تعلیمی هستند. آثار تعلیمی یا خاصی هستند یا عامی.

- 1.. ἡ ἀπόδειξις
- 2.. ἀποδεικτική.
- 3.. ἐπιτελεστικός
- 4.. προταεῖς.
- 5.. Κατηγορίαι
- 6.. Περὶ Ἑρηνείας
- 7.. Ἀναλυτικὰ. Πρότερα.
- 8.. Ἀναλυτικὰ. ὕστερα
- 9.. σοφιστή.
- 10.. Σοφιστικοὶ. Ἐλεγχο
- Πητορικὴ.

از طریق برخی از آثار خاصی علم فلسفه آموزش داده می‌شود و از طریق برخی دیگر اعمال فلسفه. از طریق کتب فلسفی یا الهیات آموزش داده می‌شود، یا امور طبیعی و یا امور تعلیمی.

کتبی که امور طبیعی را آموزش می‌دهند نیز دو قسم‌اند:

۱- امور عامه همه طبایع را آموزش می‌دهند که سمع الکیان نام دارد و در آن شناخت مبادی همه اشیاء یا چیزهایی که به منزله مبادی هستند و نیز اشیائی که به مبادی ملحق می‌شوند یا به منزله ملحقات مبادی هستند، آموزش داده می‌شود. مبادی همان عنصر و صورت است. چیزهایی که شبیه مبادی هستند، اموری هستند که جزء مبادی نیستند؛ ولی نزدیک به آن‌ها هستند (منظور فارابی می‌تواند جسم و صور نوعیه باشد)؛ امور لاحق بر مبادی زمان و مکان هستند؛ چیزهایی که شبیه لواحق هستند خلأ است و بی‌نهایت.

۲- از طریق آن‌ها اموری که مختص به هر یک از طبایع است، آموخته می‌شود، در این قسم هم، یا شناخت اشیائی که پیدایش ندارند حاصل می‌شود، یا شناخت اشیائی که پیدایش دارند (مکونات). در هر مورد نیز یا علم خاصی است یا عامی است. علم عامی متعلق به همه مکونات است که یا استحاله است و یا حرکت. استحاله از کتاب *فی الکون و الفساد* و حرکت از دو مقاله آخر کتاب *در آسمان دانسته* می‌شود. علم خاصی به مکونات هم، یا مختص طبایع بسیط است که در کتاب *فی الآثار العلویه* آمده است و یا مختص طبایع مرکب. این قسمت هم برخی کلی و برخی جزئی هستند. جزئی در کتاب *فی الحیوان و فی النبات و کلی در کتاب فی النفس و فی الحس و المحسوس* دانسته می‌شود.

کتبی که علوم تعلیمی از طریق آن‌ها دانسته می‌شوند، *فی المناظر و فی الخطوط و فی الحیل* هستند. کتبی هم که از طریق آن‌ها اموری دانسته می‌شود که در فلسفه کاربرد دارد، یا به اصلاح اخلاق می‌پردازند، یا *تدبیر مدن و یا تدبیر منزل*.

کتاب‌هایی هم که از طریق آن‌ها برهانی که در فلسفه کاربرد دارد، آموخته می‌شود یا قبل از علم برهان خوانده می‌شوند، یا به خود برهان می‌پردازند و یا بعد از علم برهان خوانده می‌شوند. کتاب‌هایی که قبل از برهان خوانده می‌شوند یا به اجزاء نتیجه برهان می‌پردازند که کتاب *آرمینیاس* نام دارد و یا به اجزاء مقدمات برهان می‌پردازند که در کتابی که در مورد حد است به نام *قاطیغوریاس*، دانسته می‌شوند. خود برهان هم یا در کتابی که به شکل برهان می‌پردازد می‌آید که در مورد قیاس است، به نام *آنولوژیقا*، و یا در کتابی که به ماده برهان می‌پردازد، به نام *فونوژوتیکا*^۱.

۱- فارابی در انتهای کتاب *ما ینبغی* مطلبی آورده است که ارتباطی با آخرین عنوان مطرح شده در کتاب ندارد. احتمالاً متعلق به همین بخش یعنی غرض ارسطو در کتاب‌هایش است که به دلیل افتادگی یا اختلاف نسخ، در انتها به صورت جدا آورده شده است:

کتبی که بعد از برهان خوانده می‌شوند، کمک می‌کنند تا برهان صحیح از کاذب مشخص شود. کتابی که در آن به برهان کاذب محض می‌پردازد، *فی صناعه الشعر* است و کتابی که به برهان مخلوطی از صدق و کذب می‌پردازد، به گونه‌ای که میزان صدق و کذب مساوی است، *فی صناعه الخطباء* است و کتابی که به برهان مخلوطی از صدق و کذب می‌پردازد، به گونه‌ای که کذب بیشتر است، *فی مواضع الجدل* نام دارد و کتابی که به برهان مخلوطی از صدق و کذب می‌پردازد، به گونه‌ای که کذب بیشتر است، *فی صناعه المغالطین* نام دارد (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۶-۱۰).

بنابراین در کتاب ما ینبغی سعی شده است تمام آثار ارسطو بر شمرده شود تا خواننده عرب زبان که تازه با این آثار آشنا می‌شود، به‌خوبی جایگاه و محتوای هر کدام از آثار را بشناسد و این در حالی است که آمونیوس فقط به ذکر کلیات می‌پردازد و از ذکر آثار به طور جزئی و معرفی محتوای آن خودداری می‌کند. البته ملاک طبقه‌بندی ارائه شده از سوی فارابی مبهم است، در حالی که این ملاک در آمونیوس روشن‌تر است.

۳- مطالعه آثار ارسطو را باید از کجا یا کدام اثر آغاز کرد؟

پس از آن که آثار مختلف ارسطو شناسایی شد، این سؤال مطرح می‌شود که برای مطالعه آثار ارسطو از کجا باید شروع کرد؟ بر طبق نظم طبیعی باید از نوشته‌های اخلاقی شروع کرد؛ ولی چون ارسطو در این نوشته‌ها از برهان و قیاس استفاده کرده است، بنابراین باید از منطق شروع کرد و تمام ابواب منطق (حرف، هجا، کلمه، جمله، قیاس و ...) را مطالعه کرد و بعد سراغ اخلاق رفت و پس از آن به ترتیب نوشته‌های مربوط به فیزیک، ریاضی و الهیات را خواند (Ammonius, 1991, P.14).

فارابی در کتاب ما ینبغی این بخش را نیز با تفصیل بیشتر مطرح می‌کند: علمی که بهتر است پیش از یادگیری فلسفه دانسته شود، از نظر پیروان افلاطون علم هندسه است و گفتار افلاطون بر سردر مدرسه‌اش را گواه بر این امر می‌گیرند که هر که هندسه نداند، داخل نشود؛ زیرا برهانی که در هندسه استفاده می‌شود، صحیح‌ترین براهین است. پیروان ادفرسطس (احتمالاً از جانشینان افلاطون در آکادمی) علم اصلاح الاخلاق را مقدمه تعلیم فلسفه می‌دانند؛ زیرا تا کسی اخلاق خودش را

قیاس مرکب از مقدمات و شکل قیاس است. شکل قیاس از کتاب *تولوطیقا* و مقدمات آن که شامل تعاریف و اشکال مقدمات است، آخرین اجزاء کلام‌اند. اجناس اشیاء بسیط که در مورد آن‌ها صحبت می‌شود، ده تا هستند که در کتاب *فی المقولات* مطرح می‌شود؛ اشکال مقدمات هم از کتاب *بربرمنیاس* گرفته می‌شود و مقدمات قیاس هم از کتاب *فی البرهان* (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۵). این آثار باید قبل از منطق مطالعه شوند؛ زیرا در شناخت علت رسم هر یک از آن‌ها، مشوق ذهن هستند. چیزی که باقی می‌ماند شناخت ابوابی است که هر یک از آثار به آن‌ها تقسیم می‌شوند و باید پیش از مطالعه کتاب‌ها معلوم شود (همان، ص ۱۷).

اصلاح نکند نمی‌تواند علم صحیح را بیاموزد و شاهد گفتارشان نیز این گفته افلاطون است: "هر که خالص و پاکیزه نزدیک خالص و پاکیزه نشود" و یا این گفته بقراط: "بدن‌هایی که خالص نیستند، هر چه تغذیه شوند، شرتر می‌شوند".

بوئیس از اهالی صیلاء^۱ علم طبایع را که شناخته شده‌تر، نزدیک‌تر و مانوس‌تر است مقدم بر فلسفه می‌داند. شاگردش آنرونیس^۲ علم منطق را در نظر می‌گیرد؛ زیرا ابزاری است برای امتحان حق از باطل در همه چیز(فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۱-۱۲).

فارابی در جمع‌بندی آراء مختلف به این مطلب می‌پردازد که هیچ یک از این اقوال نباید ناچیز شمرده شود. بهتر است پیش از درس علم فلسفه، اخلاق نفس شهوانی اصلاح شود تا شهوت نفس فقط در طلب فضیلت باشد که همان حقیقی است، نه چیزی که توهم می‌شود این‌گونه است، یعنی لذت و دوست داشتن غلبه. این امر هم با اصلاح اخلاق امکان پذیر است، البته در عمل، نه صرفاً در حرف. پس از آن نفس ناطقه، صلاحیت فهم راه حقی را می‌یابد که او را از اشتباه و بیراهه رفتن در امان می‌دارد. این امر هم جز با ممارست در علم برهان امکان پذیر نمی‌شود. برهان هم دو نوع است: هندسی و منطقی. به همین دلیل بهتر است از علم هندسه و تمرین براهین هندسی (به میزان لازم)، شروع و بعد به علم منطق پرداخته شود^۳ (همان، ص ۱۲).

نکته قابل توجه این است که در این‌جا فارابی اخلاق را مقدم بر علم می‌داند و حال آن‌که در طبقه‌بندی علوم در آثار مختلفش به تبع ارسطو، اخلاق را مبتنی بر علم می‌داند و آن را از اقسام حکمت عملی می‌داند که بعد از حکمت نظری حاصل می‌شود؛ در مورد پنجم هم عمل را مبتنی بر علم می‌داند. به نظر می‌رسد منظور از اصلاح اخلاق در ابتدای طلب علم، سوق دادن نفس به کسب حقیقت فقط برای خود حقیقت باشد، آن‌گونه که هدف حکمت نظری است. چراکه اگر هدفی جز این مطرح باشد قطعاً سبب گمراه شدن ذهن و جایگزین کردن امر باطل به جای حقیقت می‌شود، که در

۱- Βόηθος.): او از فلاسفه مشایی سده یکم پیش از میلاد، شاگرد آندرونیکوس و از شارحان ارسطو بوده است؛ ظاهراً شرحی بر بخش مقولات ارسطو داشته است که مورد استفاده آمونیوس قرار گرفته است(برای اطلاع بیشتر رک. Griffin, 2017, ch.6, P.190. شاید در برخی نسخ شرح مقولات آمونیوس نکاتی که فارابی متذکر شده است، آمده باشد و فارابی این مطالب را از آمونیوس گرفته است.

.....(Ἀνδρόνικος ὁ Πόδιος)

۳- اگر ترتیب علوم را که در کتاب احصاء العلوم معرفی شده‌اند، بر اساس اهمیت در تعلیم مد نظر قرار دهیم، می‌توان گفت از نظر فارابی ابتدا علم زبان‌شناسی قرار دارد و بعد از آن به ترتیب علم منطق، ریاضی، فیزیک، الهی، مدنی(اخلاق و سیاست)، فقه و کلام قرار دارد(فارابی، ۱۹۴۹، ص ۴۳). بنابراین در کتاب ما ینیعی علم زبان و اهمیت آن مطرح نشده است، مگر به همان اندازه‌ای که در ابتدای مباحث منطق خوانده می‌شود.

مورد دهم راجع به آن صحبت می‌شود. اما جایگاه اخلاق به‌عنوان یک علم، پس از علوم نظری است.

۴- فایده فلسفه ارسطو^۱

آمونئوس معتقد است که فلسفه ارسطو صعود به سمت اصل^۲ مشترک همه چیز و آگاهی از این موضوع است که این اصل به خودی خود خیر، مجرد، بسیط، نامحدود، سرمدی و دارای توانایی نامحدود است. آمونئوس معتقد است خیر محض جوهر و موجود است و اجسام با بهره‌مندی از آن خیر می‌شوند^۳ (Ammonius, 1991, P.14).

این‌جا یکی از مواردی است که در آن می‌توان به وضوح ارسطوی منطبق شده با افلاطون، به سبک نوافلاطونی و نیز تأثیر این‌اندیشه بر فارابی را دید. در کتاب ما ینبغی که این موضوع ذیل مورد چهارم مطرح شده، غایت مد نظر فیلسوف عبارت است از: شناخت خالق تعالی، وحدت و ثبات او، علت فاعلی بودن او نسبت به همه موجودات و این‌که این عالم را با جود و حکمت و عدلش مرتب کرده است. کاری که فیلسوف می‌کند تشبه به خالق به‌اندازه توانایی انسان است (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۳).

۵- چگونگی دستیابی به این فایده^۴

آمونئوس در پاسخ به سؤال پنجم، راه رسیدن به اصل مشترک همه چیز را که فایده و هدف فلسفه ارسطو است، ابتدا مطالعه آثار اخلاقی و پس از آن، به‌ترتیب فیزیک و ریاضیات و الهیات می‌داند (Ammonius, 1991, P.14).

فارابی نیز در مورد پنجم معتقد است سالک فلسفه برای رسیدن به غایت، باید به اعمال بپردازد و برای رسیدن به عمل باید به علم بپردازد؛ زیرا تمامیت علم به واسطه عمل است. رسیدن به غایت در علم هم فقط با شناخت طبایع (احتمالاً همان طبیعیات) امکان‌پذیر است؛ زیرا به ذهن نزدیک‌تر است. پس از آن هندسه است. رسیدن به غایت در عمل هم ابتدا با اصلاح خود انسان و سپس با اصلاح

۱- در فارابی الغایه التي یقصد الیها فی تعلم الفلسفه آمده است.

...ἀρχή.

۳- آمونئوس در اینجا از قیاسی استفاده می‌کند که متناقض به نظر می‌رسد. او به سفید و سفیدی اشاره می‌کند. همان‌طور که سفید جسمی است که از کیفیت سفیدی برخوردار است و سفیدی خودبه‌خود سفید است و سفید به واسطه سفیدی سفید است، خوب (خیر) هم چیزی است که از خوبی (خیر) بهره‌مند است و خوبی به خودی خود خوب است و جوهر و موجود است. علت این‌که سفیدی کیفیت است؛ ولی خیر جوهر است نامشخص است (Ammonius, 1991, P.14).

۴- در اثر فارابی: معرفه السبیل التي یسلکها من أراد الفلسفه

سایر افراد در منزل یا شهر او امکان‌پذیر است (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۳). این بیان فارابی با تقسیم‌بندی متداول علوم از ارسطو به بعد، که فارابی نیز در اکثر آثارش از آن تبعیت می‌کند، سازگار است.

۶- ویژگی شنونده فلسفه ارسطو

بر اساس فایده و چگونگی رسیدن به آن، آمونیوس در پاسخ سؤال ششم معتقد است کسی که می‌خواهد خود را آماده شنیدن فلسفه ارسطو کند باید خو، منش و خلوص روحش پرورش یابد، همانطور که افلاطون گفت: «زیرا ناخالصی و ناپاکی اجازه کسب خلوص و پاکی را نمی‌دهد» (Ammonius, 1991, P.14).

فارابی، بر اساس فایده‌ای که برای فلسفه ترسیم می‌کند، کار فیلسوف را در جهت رسیدن به این فایده تشبیه به خالق به‌اندازه توانایی انسان می‌داند (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۳).^۲ این مطلب ذیل مطلب الرابع مطرح شده؛ بنابراین می‌توان گفت سؤال ششم در اثر فارابی به صورت مستقل نیامده است.

۷- نحوه بیان مسائل از سوی ارسطو

ارسطو در آثار مختلفش به طرق مختلف با مخاطبان خود ارتباط برقرار می‌کند. در آثار مدرسه، تفکر ارسطو مختصر، فشرده و شک برانگیز است؛ زیرا از آن‌جا که او به دنبال کشف حقیقت و یافتن معرفت واضح نسبت به آن است، با این‌که مجبور است راجع به آن بنویسد، ولی چون هنوز در این مرحله به تبیین درستی دست نیافته است، عبارات مغلق و غیر یقینی هستند. اما در محاورات که برای عموم مردم است، از مطالبی قطعی و یقینی و توضیحات زیاده از حد استفاده می‌کند و علاوه بر این، بسته به شخصیت متکلمان، شکل گفتار را تغییر می‌دهد و در پیراستن کلامش مهارت دارد. ارسطو در نامه‌هایش به‌خوبی سبک نامه را رعایت می‌کند؛ یعنی: اختصار، وضوح و بیان بی‌تکلف (Ammonius, 1991, P.15).

این بخش در کتاب ما ینیگی ذیل مورد ششم و به اختصار آمده است: نوع کلام ارسطو در آثارش سه جور است، در کتب خاصش از اختصار و دوری از هرگونه زیاده‌گویی استفاده می‌کند، در تفاسیرش از کلام پیچیده و مبهم استفاده می‌کند و در رسائلش از قانونی که در رساله استفاده می‌شود پیروی

۱- افلاطون،

۲- فارابی این بخش را به‌طور جداگانه نمی‌آورد؛ اما ذیل مطلب الرابع، این موضوع را که نزدیک به مطالب مطرح شده از سوی آمونیوس است، آورده است.

می‌کند؛ یعنی کلامی واضح و موجز/فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۴).

۸- علت ابهام موجود در برخی از آثار ارسطو

آمونئوس در پاسخ به این سؤال که چرا ارسطو در برخی از آثارش به طور نامفهوم و مبهم سخن می‌گوید، این‌گونه پاسخ می‌دهد که این قضیه همانند اتفاقی است که در معابد می‌افتد؛ زیرا در این اماکن از پرده‌ای استفاده می‌شود تا مردم و به‌ویژه افراد ناپاک، نتوانند با چیزهایی که نباید با آن ملاقات کنند، مواجه شوند. ارسطو هم از ابهام و مغلط‌گویی در فلسفه به عنوان پرده استفاده می‌کند؛ بنابراین افراد خوب با استفاده از این ابهام می‌توانند ذهنشان را بیشتر بسط دهند، درحالی‌که ذهن‌های خالی که در بی‌توجهی و بی‌دقتی سرگردانند، با مواجهه با جمله‌های مبهم گریزان خواهند بود (Ammonius, 1991, P.15). فارابی در کتاب *ما ینبغی ذیل* مورد هفتم علت ابهام و اغماض را در سه چیز می‌داند: ۱- آزمودن طبیعت متعلم در جهت تعیین میزان صلاحیت او برای آموزش؛ ۲- تحت اختیار همه مردم نبودن فلسفه، و رسیدن آن به کسانی که استحقاق آن را دارند؛ ۳- پرورش فکر متعلم، با سختی کشیدن در طلب فلسفه (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۴).

۹- نکات ضروری در شرح آثار ارسطو

- از نظر آمونئوس^۱ شش موضوع است که باید به آن‌ها توجه کرد:
- ۱- هدف کتاب^۲. همان‌طور که تیرانداز نقطه‌ای را هدف می‌گیرد و تیر را می‌اندازد، نویسنده هم هدفی دارد و مشتاق رسیدن به آن هدف است.
 - ۲- فایده حاصل از کتاب. در صورتی که هدف این فایده را مشخص نکند، باید در این مرحله مشخص شود؛ ولی معمولاً با مشخص شدن هدف، فایده نیز روشن می‌شود.
 - ۳- چگونگی نظم و ترتیب موجود در کتاب.
 - ۴- تبیین وجه تسمیه کتاب، در صورتی که عنوان کتاب قبلاً واضح نشده باشد؛ مانند کتاب *درباره آسمان و کون و فساد*.
 - ۵- تشخیص اصالت یا جعلی بودن کتاب. خیلی از افراد کتاب‌هایی را با نام ارسطو تصنیف کرده‌اند

۱- در کتاب *ما ینبغی* هفت مورد ذکر شده است. "معرفة الکلام الذی استعمله فی کتبه" در اثر آمونئوس نیامده است (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۶).

۲- در کتاب *ما ینبغی*، "الغرض فی کتاب المنطق" آمده است (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۶).

که هم به لحاظ شکل و هم به لحاظ محتوا مردود است. یعنی به لحاظ پیچیدگی افکار و حقیقتی که در زبان آشکار است و نحوه بیان و توصیف موضوع نمی‌تواند گفته ارسطو و برخاسته از ذهن او باشد. عـ مشخص کردن موضوع اصلی. معمولاً برای تبیین بهتر موضوع اصلی، به تبیین موضوعات کوچک‌تر پرداخته شده است. درست مثل کسی که برای به دست آوردن درک درستی از کل بدن انسان، به بررسی دقیق هر یک از اعضاء جزئی بدن می‌پردازد (Ammonius, 1991, P.15-16). در کتاب ما ینبغی عنوان این بخش این چنین است: "چیزهایی که هر کسی که قصد یادگیری کتب ارسطو را دارد، به آن‌ها نیازمند است". در واقع هدف، بیان نکات مهم در یادگیری است نه شرح. البته در متن سؤال آمونیوس در ابتدای مقاله، کلمه شرح نیامده است و همان مطالعه مد نظر است، اما در عنوان این بخش شرح آمده است.

نکات مورد نظر فارابی در ذیل هفت مورد، به شرح زیر بیان می‌شود:

۱- غرض در کتاب منطق؛ ۲- منفعت علم منطق؛ ۳- وجه تسمیه کتاب‌های ارسطو؛ ۴- صحت آن‌ها؛ ۵- ترتیب مراتب آن‌ها؛ ۶- شناخت کلامی که در کتاب‌هایش به کار برده؛ ۷- اجزائی که هر کتابی به آن‌ها تقسیم می‌شود (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۶).

در کتاب *الالفاظ المستعمله فی المنطق*، دانستن این امور در سرآغاز مطالعه هر کتابی لازم شمرده شده است؛ ولی تعداد موارد به هشت مورد رسیده و شناسایی نام نویسنده هم اضافه شده است. به جای مورد صحت کتاب، نسبت کتاب آمده؛ به این معنا که مشخص شود محتوای کتاب متعلق به چه صنعتی است و منظور از مرتبه کتاب نیز اهمیت کتاب در آن صنعت است؛ یعنی این کتاب در کجای آن صنعت قرار دارد: ابتدا، وسط، آخر و یا در مرتبه‌ای دیگر (همو، ۱۴۰۴، ص ۹۴-۹۵). در این کتاب، فارابی بدون ذکر نام، این سنت را به مفسران جدید ارسطو نسبت می‌دهد و معتقد است اکثر قریب به اتفاق آن‌ها رعایت همه این موارد را در تعلیم هر کتابی، لازم می‌دانستند (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۹۵).

۱۰- ویژگی شارح خوب

آخرین مسئله‌ای که مطرح می‌شود ویژگی‌هایی است که شارح آثار ارسطو باید داشته باشد. از نظر آمونیوس شارح خوب باید بداند که چه چیزی را می‌خواهد شرح دهد. او باید فرد باهوشی باشد تا بتواند فکر ارسطو را حاضر کند و حقیقت را به گونه‌ای که ارسطو می‌گوید، بیازماید. او نباید خودش را

۱- برای اطلاع بیشتر راجع به جایگاه و اهمیت تاریخی این امور هشتگانه، رک به: عظیمی، ۱۳۹۵، ص ۱۳۳-۱۶۸.

به‌طور کامل فراموش کند و هرآنچه را که ارسطو می‌گوید، پذیرفته و همه را حقیقت بپندارد، حتی اگر ارسطو بر اساس حقیقت سخن نگفته باشد؛ بلکه باید تمام دیدگاه‌ها را با دقت بررسی کند و اگر متوجه شد خلاف واقع است، حقیقت را بر ارسطو ترجیح دهد. با رعایت این نکات، شارح می‌تواند شرحش را ارائه دهد (Ammonius, 1991, P.16).

فارابی با توضیحات بیش‌تری به این بخش می‌پردازد. عنوان این بخش در کتاب *ما ینبغی* "شناخت ویژگی‌ای است که باید کسی که علم فلسفه را اخذ می‌کند، داشته باشد".^۱ در واقع باز هم بر روی یادگیری فلسفه تأکید دارد، نه شارح بودن آن.

از نظر فارابی ابتدا باید سراغ علم اخلاق رفت و به اصلاح اخلاق از نفس شهوانی پرداخت، به گونه‌ای که شهوت او فقط در راه کسب حق باشد نه لذت. در این بین، قوه نفس ناطقه‌اش را نیز اصلاح کند تا واجد اراده درست و صحیحی باشد.

در مواجهه با ارسطو نیز نباید به گونه‌ای باشد که محبت به ارسطو، او را از اختیار حق دور کند و ارسطو را بر حق ترجیح دهد و یا کینه و دشمنی‌اش نسبت به ارسطو او را به تکذیب ارسطو سوق دهد.

در قبال معلم نیز متعلم باید به گونه‌ای رفتار کند که نه اظهار تسلط شدید بر آراء او را داشته باشد؛ زیرا منجر به این می‌شود که نسبت به استادش کینه و بغض پیدا کند؛ و نه اظهار خواری و کوچکی مفرط کند؛ زیرا باعث ایجاد ترس از استاد و تنبلی در راه استفاده از او و علمش، می‌شود. متعلم به حرص، طمع و مداومت زیاد در یادگیری نیاز دارد؛ به خاطر این که گفته‌اند: "قطره آب به خاطر دوامش (پی در پی آمدنش) سنگ را سوراخ می‌کند".

مورد دیگر این است که متعلم باید پرداختن به اموری غیر از علم را کم کند؛ زیرا پرداختن به امور مختلف نظم و ترتیب فکری را از او می‌گیرد.

مورد دیگر طول عمر است، زیرا به قول بقراط: "وقتی که علاج بدن‌ها باعث زیادی عمر می‌شود، علاج نفس چه می‌کند" (فارابی، ۱۹۱۰، ص ۱۵).

نتیجه‌گیری

آمونئوس و فارابی سخن خویش را در توضیح مراحل آمادگی برای مطالعه آثار ارسطو، از وجه تسمیه نام مکتب متعلق به پیروان ارسطو، یعنی مشایی، شروع می‌کنند. از نظر آن‌ها این نام حکایت از

۱- معرفه الحال التي یجب أن یکون علیها الرجل الذی یؤخذ عنه علم الفلسفه

روشی خاص است که افلاطون در تدریس به کار می‌برد و به ارسطو به ارث رسید؛ یعنی راه رفتن هنگام تدریس در جهت پرورش جسم در کنار عقل.

آن‌ها آثار ارسطو را طبقه‌بندی می‌کنند. آمونیوس آن دسته از آثار ارسطو را که مخصوص عاشقان فلسفه بود، آثار شنیداری یا مدرسه می‌نامد که اکثراً مبهم و مغلق هستند و به سه دسته نظری، عملی و ابزاری تقسیم می‌شوند. فارابی بدون اشاره به بیان آمونیوس از تقسیم آثار به جزئی، کلی و متوسط شروع می‌کند و فقط به تقسیم‌بندی آثار خاص (خاصی) که از اقسام کلی است می‌پردازد، یعنی آثاری که یا به خود فلسفه می‌پردازند (نظری) و یا به اعمال مربوط به فلسفه (عملی و منطقی) و سپس فهرست آثار مربوط به هر یک، دقیق‌تر و خیلی جزئی‌تر نسبت به آمونیوس، ذکر می‌شود. به نظر می‌رسد علت تفصیل این بخش، مخاطبان فارابی است که با ارسطو و آثارش ناآشنایند.

فایده فلسفه ارسطو از نظر آمونیوس صعود در راه رسیدن به اصل مشترک همه چیز است (همان خدای خیر نوافلاطونی) و برای رسیدن به این هدف باید از روحی پاک و خالص برخوردار بود و به ترتیب از مطالعه آثار اخلاقی، منطقی، فیزیکی و ریاضی شروع کرد تا به آثار الهیاتی رسید. از نظر فارابی این هدف در شناخت خدا، وحدت و ثبات آن، علت فاعلی بودن و تدبیر او نسبت به همه جهان هستی منحصر است و راه رسیدن به آن هم تشبیه به خالق هستی به اندازه وسع انسانی است.

از نظر آمونیوس، شارح ارسطو باید حقیقت را آنگونه که ارسطو می‌پنداشته تصور کند و آراء او را شرح دهد و در عین حال، متعصبانه به ارسطو ننگرد و حقیقت را بر ارسطو ترجیح دهد. فارابی نیز با تأیید این قول، موارد دیگری را هم اضافه می‌کند. از نظر او متعلم باید با اصلاح اخلاق و سوق دادن آن به سمت طلب حق، حق را بر ارسطو برگزیند و از تعصب، محبت افراطی و بغض که مانع دیدن حق می‌شود، دوری کند. مشغله‌های غیر علمی‌اش را کم کند و با رسیدگی به سلامت بدن و نفس طول عمرش را افزایش دهد تا از عهده این امر مهم برآید.

در اثر مربوط به فارابی، تقریباً آراء آمونیوس تکرار می‌شود، جز در برخی موارد که کمی متفاوت یا مفصل‌تر سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد اثر فارابی در صورت صحت انتسابش به فارابی کاملاً برگرفته از کار آمونیوس است، به جز مواردی که آمونیوس بنا به صلاح‌دید خودش و مخاطبان ناآشنا با ارسطو، به تفصیل می‌پردازد، مثل تفصیلی که در آثار ارسطو دارد. البته می‌توان این احتمال را هم داد که این کتاب منتسب به فارابی است و در واقع ترجمه‌ای آزاد با تکیه بر اهم مطالب به زبان عربی است که از کتاب آمونیوس و یا شاگردان وی صورت گرفته است و با حذف نام نویسنده به اشتباه به فارابی نسبت داده شده است.

منابع

- آقا بزرگ الطهرانی (۱۳۸۹هـ)، *الدربعه الی تصانیف الشیعه*، الجزء التاسع عشر، تصحیح احمد المنزوی، بی‌جا، چاپ اسلامیة
- ارسطو (۱۳۸۴)، *متافیزیک*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران، حکمت
- افلاطون (۱۳۸۰)، *دوره آثار افلاطون*، ج ۱-۴، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی
- حکمت، نصرالله (۱۳۸۶)، *زندگی و اندیشه حکیم ابونصر فارابی*، تهران، الهام
- داوری، رضا (۱۳۹۶هـ)، *فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی*، تهران، انجمن فلسفه ایران
- سالم، مریم (۱۳۹۵)، *آمونئوس. هرمیاس. و. انعکاس. آن. در. فلسفه. اسلامی. نشریه تاریخ فلسفه*، سال هفتم، شماره ۲۶، پاییز، ۸۹-۱۱۴
- عظیمی، مهدی (۱۳۹۵)، *سرآغازهای هشت‌گانه در منطق: پژوهشی تاریخی، نشریه جستارهای فلسفی*، شماره بیست و نهم، بهار و تابستان، صص ۱۳۳-۱۶۸
- فارابی، ابونصر (۱۹۴۹)، *إحصاء العلوم، تصحیح و تعلیقه عثمان امین، مصر، دارالفکر العربی*
- _____ (۱۴۰۴هـ)، *الالفاظ المستعمله فی المنطق، تحقیق محسن مهدی، ایران، مکتبه الزهراء*
-
- _____ (۱۹۷۱)، *شرح الفارابی لکتاب ارسطوطاليس فی العبارة، به کوشش ولهلم کرتس الیسوعی و ستانلی ماروالیسوعی، بیروت، دارالمشرق*
- _____ (۱۹۱۰)، *ما ینبغی أن یقدم قبل تعلم الفلسفه أرسطو، ذیل کتاب مبادئ الفلسفه التقدیمه، قاهره، المکتبه السلفیه*
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۶)، *تاریخ فلسفه*، ج ۱، ترجمه جلال‌الدین مجتبیوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
-
- *On Aristotle's Categories*
-
- *On Aristotle's On Interpretation 1-8*
-
- *On Aristotle's On Interpretation 9 with Boethius*
- *On Aristotle's On Interpretation 9*

.....
.....

..... *The preface of Ammonius, On Aristotle's On Interpretation 9 with Boethius On Aristotle's On Interpretation 9,*.....

.....

.....

.....

.....

.....

..... *Avicenna's Metaphysics in context,*.....

.....

